

مشتاقان	پروژه تبلیغاتی
روانشناسان و روانشناسان	تبلیغات پروژه: انتشارات ریحانه
مطالعات فرهنگی	تهیه و تدوین: مریم عباسیان
روانشناسان	تهیه و تدوین: مریم عباسیان
تاریخ	0.905-200-828-878
روانشناسان و روانشناسان	تهیه و تدوین: مریم عباسیان
تاریخ	0.905-200-828-878
روانشناسان و روانشناسان	تهیه و تدوین: مریم عباسیان
تاریخ	0.905-200-828-878
روانشناسان و روانشناسان	تهیه و تدوین: مریم عباسیان
تاریخ	0.905-200-828-878

مریم عباسیان

فیلم‌های کتبی سیلویا پلات

تاکید بر رویه ریحانه
77 انتشارات ریحانه

تاریخچه پروژه
پلات ریحانه
روانشناسان و روانشناسان
تهیه و تدوین: مریم عباسیان
0.905-200-828-878
تهیه و تدوین: مریم عباسیان
0.905-200-828-878
تهیه و تدوین: مریم عباسیان
0.905-200-828-878
تهیه و تدوین: مریم عباسیان
0.905-200-828-878

7 / ...
21 / ...
34 / ...
55 / ...
69 / ...
89 / ...
115 / ...

رفقاً به درختان
تسبیحانها بگفت
شکله نباتی
پیشینه زانرا در دنیا را همیشه

لایحه هیئت انجمن

یک شب تمام کروزتان را قرض می‌دهید؟

- ۷ / یک شب تمام کروزتان را قرض می‌دهید؟
- ۲۱ / تد هیوز توی آشپزخانه‌ی نباتی وول می‌خورد
- ۳۹ / مادام‌العمر مشکلی می‌شوم
- ۵۵ / من هم خالی دارم، شاید همین لیلا خانم جان را
- ۶۹ / پری آلبالویی با غم‌باد
- ۸۹ / شکلات‌های روکش‌دار با طعم زهرمار
- ۱۱۵ / تهمانده‌ی بکر

دوست‌هاش پشت یک میز گرد نشسته بودند که دوستم گفت: «خیال‌تخت باش که امروز بی نامبر از این جا نمی‌زنیم بیرون.» یکی از دوست‌های کاوه بلند شد و صندلی کنار دستش را کشید عقب. یه کوچولو هم تعظیم کرده بود؛ یعنی که ما آدم حسابی هستیم. ما هم دعوت‌شان را قبول کردیم. داشتند از فیلم و سینما حرف می‌زدند. یکی کافه گلاسه می‌خورد و یکی قهوه. کاوه چیپس و پنیر می‌خورد. دوستم منو را توی صورت کاوه برد و انگشت سبابه‌اش را روی آب آناناس گذاشت و گفت: «دوتا لطفاً.»

کاوه منو را از دستش گرفت و به من داد: «بذارید دوست‌تون خودش انتخاب کنه.»

دوست کاوه داشت همه را به هم معرفی می‌کرد. کاوه با یکی دیگر گرم صحبت بود. ما اسم هنرپیشه‌ها که می‌آمد نظری می‌دادیم، مثلاً در مورد رنگ چشم یا مدل لباس و مو. کافی شاپ هنوز خیلی شلوغ نشده بود. نور زرد کافی شاپ و نگاه‌های دوستم صاف افتاده بود توی صورت کاوه. کاوه دود سیگارش را فوت کرد توی صورتم و لبخند زد. حسابی تپل بود و سفید با موهای کم‌پشت قهوه‌ای. به دوستم نگاه کرد و به من گفت: «موبایل‌تون لطفاً.»

دادم دستش. شماره را وارد کرد و به دوستم باز لبخند زد. بیش‌تر وقت‌ها دوستم از دستم عصبانی می‌شد و می‌گفت: «تو گلچین کن، من آس و پاس هم با گندیده‌هاش سر کنم. شانسی هوار هوار، اگه این همه ناز و کلاسِ تورو داشتتم، از گندیده‌هاش هم خبری نمی‌شد.»

تا صبح خواب نداشتم. قرار بعدی‌مان همان کافی شاپ بود که با دوستم رفتیم. بعد از آن روز بهم فهماند که باید تنها باشم. چندبار هم توی دوره‌های دوستانه‌شان شرکت کردم. اکثراً تریپ فیلم و سینما بودند. چندتایی هم

آقای مهرجویی سلام!

چیزهایی هست که دوست دارم شما فیلمش کنید. ولی فکر نکنید زندگی‌ام آن‌قدر فاجعه یا تراژدی دارد. نه. مثل لایلا یا سارای شما نیستم که ملت بخواد غصه‌اش بگیرد. می‌دانید، اکثر وقت‌ها خیلی هم بدبختِ غصه‌دار نیستیم. این‌ها هیجان‌های زندگی‌ست دیگر. راستش این‌ها حرف‌های کاوه بود. من هم قبول دارم و دوست دارم یکی از همین هیجان‌ها را برای‌تان تعریف کنم. البته شما مرا نمی‌شناسید. اول دلم می‌خواست برای خانم میلانی تعریف می‌کردم. بعد پشیمان شدم. جوری از ماها حمایت می‌کند که بعدش صدای خیلی‌ها درمی‌آید. به‌هرحال فکر کردم شما بهتر از پشش برمی‌آیید. این راه هم در جلساتی که کاوه با دوست‌هاش داشت، فهمیدم.

همان‌طور که می‌بینید دوتا عکس برای‌تان فرستاده‌ام. اشتباه نکنید، یکی از عکس‌ها، خانم نیکول کیدمن است. دیگری خودم هستم. در نگاه اول تشخیص سخت است. اما با کمی حواسِ روبه‌راه می‌شود فهمید. قبل از آشنایی با کاوه نمی‌شناختمش. توی یکی از این کافی‌شاپ‌های گاندی بود که به قول دوستم با کاوه زدیم توی کار لاو و از این حرف‌ها. کاوه و